

پایبندی به سنت

یکم

هنگامی که دین و آیینی پا می‌گیرد، تنها بنیانگذار آن دین در کار است و گروه‌گردگان به او. و میان جامعه مؤمنان و شخص بنیانگذار، هیچ واسطه‌ای در کار نیست و مؤمنان بی‌هیچ باب و حجابی، خود را به پیام آور آیین می‌رسانند و از دم جانفزا و سخن راهگشای او مدد می‌گیرند. ادیان آسمانی نیز همه این‌گونه آغاز شده‌اند؛ دل پیامبری میزبان پیام الهی می‌شود و او همان پیام را به گوش مردمان می‌رساند و دیری نمی‌گذرد که زبان مشترک، و درک و تلقی همسان جامعه‌ای پیوسته را از پیامبر و مؤمنان فراهم می‌آورد.

آن‌گاه که پیامبری درمی‌گذرد، پیام او که در رفتار، گفتار و نوشتار بر جامانده از او تبلور یافته است، فراروی مؤمنان در ادوار بعدی قرار می‌گیرد، تا آنان بی‌درنگ و بی‌واسطه، به متن و سیره مقدس مراجعه کنند و به آنچه درمی‌یابند، عمل کنند. در تمام متون مقدس برجامانده، مؤمنان به مراجعه مستقیم به این متون فراخوانده شده‌اند و از آنها خواسته شده است، تا در آیات الهی درنگ کنند و یافته‌های خود را در عمل آورند؛

اینان در پیشگاه پروردگار، نه به خاطر برداشت‌های دیگران؛ که به خاطر دریافت‌های خود، مورد پرسش قرار می‌گیرند.

اگر در ادیان الهی، وصایتی در کار است، تنها برای حفظ و صیانت میراث پیامبران است، تا جاری‌های وحی همچنان زلال باقی بمانند و مؤمنان همواره بتوانند، خود را از سرچشمه‌های نیالوده سیراب سازند. جانشینان برگزیده پیامبران هیچ‌گاه مردمان را به خود فرانخوانده‌اند و هرگز از خود منشآت نداشتند و خود را - چه آن‌گاه که به پیامبران، سند می‌رسانند و چه آن‌گاه که سخنی بدون ذکرِ سند بر زبان می‌رانند - راویان پیامبران دانسته و متن مقدس دین خود را مبنای سنجش سخنان منسوب به خود قلمداد کرده‌اند.

تا زمانی که پیامبران و جانشینان خاص آنان در حیاتند و قلمرو دعوت آنان چندان گسترده نیست، میان مؤمنان و پیشوایان، به سادگی و سهولت، ارتباط برقرار می‌شود. مؤمنان خود، پرسش‌ها را بر حاملان دعوت عرضه می‌کنند و بی‌واسطه، پاسخ‌ها را دریافت می‌کنند و مبنای عمل آنها درک خودشان از پاسخ‌هاست و البته چه بسا، هم‌اینان پاسخ‌ها را به نزد دیگرانی ببرند که از تفقه و درک بیشتری برخوردار باشند؛ اما در هر حال، هم فهم اینان و هم فهم آنان برای خودشان، مبنای درست و مقبول عمل است.

دوم

در دین اسلام از همان آغاز، پس از گسترده شدن قلمرو دعوت، کسانی را پیامبر اکرم (ص) برای تبلیغ یا تعلیم یا اجرای حدود به مناطق مختلف گسیل می‌داشت. برخی از اینان به اجتهاد نیز - البته به معنای بسیط آن - دست می‌یازیدند. در دوران امامان معصوم - علیهم السلام - برخی از اصحاب به صراحت، به فتوا دادن برای مردم، موظف می‌شدند؛ همچنان که برخی دیگر به استدلال، نظر و بحث کلامی، مأمور می‌شدند و کسانی هم بودند که به نقل حدیث، اهتمام می‌ورزیدند.

متکلمان، محدثان و فقیهان بنامی را در روزگار امامان شیعه می‌شناسیم؛ همچنان که در میان اهل سنت و جماعت نیز عالمان فراوانی را در حدیث، کلام و فقه می‌یابیم؛ اما اینان همگی تنها عالمان، معلمان و مبلغانی بودند که در کار دین‌شناسی و نشر و ترویج

تعلیمات دینی بودند و هر چند، در معرض احترام و تکریم بودند، هرگز میان مؤمنان و منابع دینی، حائل نمی‌شدند؛ بلکه با تبیین و تفسیرهای خود، مددکار آنان در فهم بهتر آیات و روایات بودند.

مسلمانان از منابع دینی خود، فراگرفته بودند که در ادیان پیشین، برخلافِ کوشش‌های پیامبران و پیروانِ راستینِ آنها، رویدادها به گونه‌ای دیگر پیش رفتند؛ شرح و تفسیرِ عالمان بر متون مقدس، ارزشی هم‌سنگ با آن متون پیدا کرد و زمانی بر نصّ کتاب مقدس نیز تقدّم یافت؛ مردمانی خود را در شمارِ پسران و برگزیدگان خدا دانستند؛ متون مقدس از دسترسِ مؤمنانِ معمولی دور نگاه‌داشته می‌شد و آنان را از مراجعهٔ مستقیم به متون، منع می‌کردند؛ احبار و راهبان را گروهی به خدایی گرفتند و گاهی چنین تعلیم داده می‌شد که مجازاتِ اهانت به اینان، سخت‌تر از مجازاتِ اهانت به ساحت ربوبی است؛ در برخی جوامع، روحانیان به عنوان طبقه‌ای برگزیده، برتر از تودهٔ مردم، منزلت ویژه‌ای یافتند و....

مسلمانان در کتابِ آسمانیِ خود خوانده بودند که باورها و رفتارهایی از این قبیل، از نمونه‌های آشکارِ شرک است و شرک ستمی بزرگ و گناهی نابخشودنی است و نیز به مسلمانان، هشدار داده شده بود که «هر آنچه برای امت‌های پیشین، پیش آمده بود، برای این امت نیز رخ خواهد داد»؛ پس گریز و گزیری از حزم و احتیاط نبود؛ کاری که با دورشدنِ مسلمانان از سده‌های نخستینِ تاریخِ اسلام، به مرور، رو به افول نهاد.

آنچه را امروزه در اسلام - به ویژه در تشیع - به عنوان نهاد روحانیت می‌شناسند، هرچند، در متون اصلی، و آغازینِ مراحلِ شکل‌گیریِ اسلام ریشه دارد، بیشتر، برآیندِ نیازهای دینیِ جامعهٔ مؤمنان و تحولات و الزاماتِ اجتماعیِ پیش آمده در روزگارانِ متأخر است. در صحنهٔ اجتماع هر پدیده‌ای که می‌ماند، بی‌گمان، به دلیل کارکردهای مثبتِ آن است و اگر سستی و زوالی نیز به آن راه می‌یابد، برخاسته از کارکرد منفی یا نبودِ کارکردهای مثبتِ آن است.

در خصوص روحانیت، در ادیان و آیین‌های مختلف با کارکردهای مختلفی روبرو می‌شویم. گاهی - چنان‌که در اغلب ادیان شرق و در بسیاری از فرقه‌های تصوّف در جهان اسلام می‌بینیم - نقش اصلیِ روحانیان راهبریِ باطنی و دستگیریِ معنوی است. در

برخی ادیان، روحانیان بیشتر، عهده‌دار انجام شعائر دینی و مناسک مذهبی هستند. در سنت ادیان ابراهیمی، روحانیان بیشتر، کارکرد تفسیری و تبلیغی دارند؛ اما به راستی، وظیفه اصلی روحانیان چیست؟

سوّم

بی‌تردید، وظیفه اصلی روحانیان در هر دین و آیینی، حفظ سنت برجای مانده از پیشینیان است. با وجود نیازهای نوشونده و مسؤولیت آور در روزگار جدید، همچنان اولویت نخست حفظ و تقویت سنت است. تجدّدطلبی اگر در دیگر عرصه‌ها و قلمروها مثبت ارزیابی شود، و اگر روشنفکری دینی یک پدیده لازم و اجتناب‌ناپذیر تلقی شود، روحانیت را نمی‌توان به طور مطلق به تجدّدطلبی فراخواند؛ زیرا قوام و هویت هر دینی درگرو میراث عظیم و دیرپای آن است و تن دادن بی‌قید و شرط به تحولات زمانه، به از دست رفتن یا بی‌اثر شدن آن میراث گرانها می‌انجامد.

از این رو، پافشاری روحانیان را در ادیان مختلف بر سنت باید امری مبارک تلقی کرد و توصیه درست به روحانیان این نیست که همه چیز را از نو بسازید و الهیاتی مدرن را فراهم آورید. توصیه درست به ما - روحانیان - این است که به سنت اصلی دینمان برگردیم؛ غبارها و آلاینده‌ها را از چهره دینمان بزداییم و در عین حال، عناصر و مؤلفه‌های تحوّل‌پذیر و تغییر بردار را از عناصر ثابت و غیرقابل تغییر، بازشناسیم و میزان انعطاف‌پذیری و قدرت عمل دین را بیشتر کنیم.

و باز به جاست خود را همواره در معرض اندرزه‌های پیامبران قرار دهیم که بزرگترین آفت عالمان دینی گرفتار آمدن در مظاهر گوناگون دنیاطلبی است. نمودهای مختلف دنیازدگی از قبیل ثروت اندوزی، شهرت‌طلبی، فزون‌خواهی و برتری‌جویی بیشترین ضربه را بر پیکره روحانیت وارد ساخته است. هرگز نباید در دام این مغالطه‌کنه و وجه بیفتیم که آسیب‌های وارد آمده بر روحانیت، بیشتر ناشی از نوع نگاه دینی و معرفتی آنان یا بدخواهی و ژاژخایی دشمنان ایشان است؛ که تبیین نادرست پدیده‌ها به توصیه‌های ناصواب می‌انجامد. بسط سخن را در این باب، به فرصتی مناسب‌تر وامی‌گذاریم.

چهارم

در پی انتشار مصاحبه هفت آسمان با آیه‌الله واعظزاده خراسانی در شماره نهم و دهم، نقدهای مختلفی به این فصلنامه رسید. در شماره یازدهم، چهار نقد رسیده - تا آن زمان - را به چاپ سپردیم؛ این نقدها همگی در پی اصرار اصحاب این مجله فراهم آمدند. به جز یکی از این نقدها که نگاهی مثبت و همدلانه با آن مصاحبه داشت (مقاله تقریب؛ فراتر از یک شعار از جناب آقای ابراهیمی ورکیائی)، مابقی از نگاهی انتقادی برخوردار بودند؛ هر چند همه آنها مقوله وحدت مسلمانان و تقریب امت اسلامی را امری بایسته تلقی می‌کردند. جناب آقای جويا جهانبخش (در مقاله دعوت به همبستگی پایدار)، نگاه حاکم بر مصاحبه هفت آسمان را نگاهی سطحی و بی‌بنیاد، تلقی می‌کرد و به تقریبی اصولی و فارغ از سطحی‌انگاری و به دور از آسان‌گیری‌ها و فروگذاری‌های ناموجه فرامی‌خواند. در مقاله دیدگاه‌های تقریبی امام موسی صدر، جناب آقای محسن کمالیان بیشتر به دفاع از عملکرد اجتماعی - سیاسی این چهره پرفروغ جهان اسلام - که خدایش به سلامت برگرداند -، پرداخت و مشی ایشان را در حفظ هم‌زمان عزت شیعه و همبستگی جهان اسلام، درست‌تر و موفق‌تر از دیدگاه و مشی دیگران ارزیابی کرد. بیشترین و جدی‌ترین انتقادات را جناب آقای سند (در مقاله درباره وحدت اسلامی) متوجه مصاحبه نمود؛ به نظر ایشان، باید بر همه اصول شیعه بی‌هیچ کم و کاستی پافشاری کرد و وحدت مورد نظر در مصاحبه هفت آسمان بیشتر به سستی مبانی تشیع می‌انجامد و نیز فاقد مبانی معتبر و استواری است.

در آن زمان، مقاله دیگری را نیز از جناب آقای مصطفی مصری عاملی دریافت کردیم. این مقاله هرچند، بنابه درخواست مجله فراهم آمده بود، به دلیل کلی‌نگری آن - و وارد نشدن در نقد مستقیم مصاحبه -، در شماره یازدهم چاپ نشد به شماره‌های آتی موکول شد. در این مقاله، رویکردهای مختلف به وحدت اسلامی طرح و نقد شده‌اند و تنها رویکردی ترجیح داده شده که نماد و نماینده آن امام موسی صدر بوده است.

پس از انتشار شماره یازدهم که حاوی نقدهای مصاحبه بود، نقدهای دیگری هم به دفتر فصلنامه واصل شد. هم‌زمان چندین مقاله نیز در دفاع از مصاحبه و در رد انتقادات

وارد شده بر آن دریافت کردیم. دست‌اندرکارانِ مجله پس از رایزنی‌های گوناگون به این جمع‌بندی رسیدند که با انتشار یکی از نقدهای رسیده که از سوی یکی از مراجع معظم تقلید ارسال شده بود، در کنار انتشار دو مقاله رسیده از یکی از نویسندگانِ بنام حوزه علمیه که آنها نیز از نظر یکی دیگر از مراجع طراز اول تقلید، گذشته و اجازه چاپ یافته بود، پرونده این مصاحبه را تا مجالی دیگر و فرصتی مناسب‌تر ببندند؛ با این امید که آن نویسندگانی که از سرِ دلسوزی و دین‌ورزی مقالات دیگری را - در آن زمان و پس از آن - ارسال کردند و ما توفیق انتشار آنها را نیافتیم، محذورات این فصلنامه و مرکز متبوع آن را درک کرده، پذیرای اعتذار ما باشند؛ که عذر در پیشگاه بزرگان و بزرگواران، پذیرفتنی است. #

سردبیر

عناوین مقالات رسیده و نامهای مؤلفان آنها از این قرار است: سخنی درباره نقد نقد، اثر جناب آقای جويا جهانبخش؛ صرافان گوهر ناشناس، اثر جناب آقای مصطفی اسکندری؛ کتب‌های طلايي تفریب، اثر جناب آقای علی لثاف (از ایشان کتاب مظلومی گمشده، در سقیفه، همراه با مقاله‌ای در معرفی این کتاب نیز به دست ما رسید؛ در این کتاب، دیدگاه‌های آیه‌الله واعظ‌زاده در گفت‌وگویشان با هفت آسمان و در دیگر آثارشان و نیز دیدگاه‌های همفکران ایشان در موضوع تفریب، به نقد کشیده شده است)؛ بررسی پارادوکس دعوت به وحدت، و حمایت از مذهب، اثر جناب آقای سید علی حسینی؛ مقاله‌هایی بی‌عنوان از جناب آقای مجتبی جهان‌اندیش، جناب آقای احمد سلیمی، سرکار خانم افسر ضیائی و سرکار خانم مریم حجازی.